

تبیین برخی کاستی‌های سنت قاموس‌نگاری فارسی

عبدالرحمن پرهام

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت

چکیده

پیشینهٔ واژگان‌نگاری در سرزمین ایران، به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد و سنت فرهنگ‌نویسی یکی از بارزترین شاخه‌های علمی و ادبی است که از دیرباز وظیفهٔ حفظ و پاسداری از زبان و ادبیات فارسی را به دوش کشیده است. در این میان، ضمن یادکرد موجزانهٔ تاریخ فرهنگ‌نویسی در ایران، به ضرورت پیدایش آثاری از این سنخ و نیز با حفظ و پاسداشت از اکثر مبانی بنیادین و مزایای گستردهٔ آن نوع از آثار، به تحول و تغییرات وافر که نخست منتج از دیرینگی این علم و سپس مسائلی اعم از نوع سیاستگذاری و خواستهٔ مردم و تأثیرات واژگان و سایر مظاهر فرهنگی بیگانه و به تبع و فور اصطلاحات علمی و فنی است، اشاره شده و در امتداد آن، دربارهٔ ساختار و ساختمان گوناگون دستوری و نظام واژه‌سازی و برخی موارد دیگر به اجمال بحث شده است. امید آنکه، پاره‌ای از کاستی‌ها در شیوهٔ واژگان‌نگاری و فرهنگ‌نویسی سنتی، تصریح و ضمن مقابله و مقایسه با انواع فرهنگ‌های نوین، توسط پژوهشگران و متخصصان، زمینهٔ پیدایش راهکارهایی - در حدّ وسیع و بضاعت علمی - در گام‌های نخستین، برای نیل به اهداف متعالی، که برپایهٔ اصول مشخص فرهنگ‌نویسی و واژگان‌نگاری نوین (مطابق با تدوین فرهنگ‌های تخصصی زبان‌شناسان با تجربه) باشد، فراهم آید.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، زبان‌شناسی، لکسیکوگرافی، واژگان‌نگاری.

مقدمه

در میان ملت‌های جهان شاید کمتر ملتی را بتوان یافت که همچون ایرانیان دارای سوابق درخشان در زمینه آثار گوناگون نوشتاری و فرهنگ غنی ادبی باشند؛ آثاری که از گذشتگان و نیاکان ما، نسل به نسل به ما رسیده، برخی از آنها در زمره شاهکارهای ادب و فرهنگ این مرز و بوم شمرده شده و برخی نیز در سطح جهان به آوازه و شهرت رسیده‌اند. در میان این نوع آثار متعدد و متنوع به جرئت می‌توان گفت علم واژگان‌نگاری و تدوین فرهنگ‌ها ارزش برابری با سایر آثار، و چه بسا جایگاهی اساسی و بنیادی‌تر دارد. چراکه این‌گونه آثار، علاوه بر آنکه توان حفظ و ثبت و ضبط و صیانت از فرهنگ ملل را دارد، به دلیل نوع و ساختار و مرجع و موثق بودن و نیز گستردگی، جزو نوشته‌های ماندگار و ثابت علمی و ادبی و اصولی و اساسی ملت‌ها نیز به حساب می‌آیند. برای همین است که بررسی، تجزیه و تحلیل و یا معرفی آثار گوناگون در زمینه‌های فرهنگ‌نویسی و واژگان‌نگاری و شناخت گردآورندگان و شیوه تنظیم و تدوین و چگونگی استفاده و بهره‌مندی از آنها و تبیین مزایا و احیاناً کاستی‌ها، در راستای نیل به شیوه فرهنگ‌نویسی نوین و کارآمد و روشنگری علمی ادبی و به دنبال توسعه روزافزون زبان و ادبیات فارسی، خدمتی است سترگ که بایسته است انجام پذیرد.

بی‌تردید زبان فارسی از دیرباز پاسدارانی داشته که با ثبت و ضبط سطوح گوناگون آن به تداوم فرهنگ زبانی گویشوران و دیگر کاربران آن یاری رسانده‌اند. اگر از شاعران و نثرنویسانی که به‌طور غیرمستقیم و با استفاده از این زبان برای رساندن مقاصد گوناگون، زبان را پاس داشته‌اند، بگذریم، باید نخست از فرهنگ‌نویسان یاد کنیم.

سنت پرارزش فرهنگ‌نویسی (واژگان‌نگاری) در ایران به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد. (دبیرسیاقی، ۱۳۶۸: ۷)^(۱) شمار فراوان فرهنگ‌های فارسی نو نیز که عده‌ای کهن‌ترین آن را از روی شواهد غیرمستقیم فرهنگ ابوحنیفه سغدی می‌دانند که احتمالاً مربوط به پیش از سده سوم هجری است، نشانه تداوم این سنت و بارور شدن آن در دوره اسلامی است. (همان، ص ۸-۹)^(۲) اما با وجود چنین پیشینه کهنسال و پرباری، زبان

فارسی همچنان از داشتن یک فرهنگ روزآمد که پاسخگوی وسیع‌ترین قشرهای فارسی‌زبان و فارسی‌گو باشد محروم مانده است؛ از این رو شاید روشن و مشخص ساختن هدف‌ها، معیارها و روش‌های فرهنگ‌نویسی گام نخست و ضروری در راه تدوین فرهنگ فارسی امروز باشد.

به‌طور کلی همگانی‌ترین معیار برای طبقه‌بندی فرهنگ‌ها موضوع توصیف‌شونده در فرهنگ است. با این معیار، فرهنگ‌ها به دو گروه بزرگ زبان‌شناختی و دایرة‌المعارفی تقسیم می‌شوند. فرهنگ‌های زبان‌شناختی به شکافت معنای واژه، ترجمه آن، ویژگی‌های واژگان‌شناختی، دستوری، املائی و نیز چگونگی کاربرد واژه و ریشه‌شناسی آن می‌پردازند. فرهنگ‌های دایرة‌المعارفی دربرگیرنده اطلاعاتی درباره مفاهیم، اشیاء، پدیده‌ها و حوادث هستند؛ همچنین آگاهی‌هایی درباره فعالان حوزه دانش، فرهنگ، سیاست و نظایر آن را به‌دست می‌دهند.

با این حال، نمی‌توان مرز قاطعی میان این دو ترسیم کرد. دو نوع فرهنگ نامبرده مشترکات فراوانی نیز دارند. از این رو فرهنگ‌های بسیاری گاه دووجهی هستند، مانند فرهنگ‌های تفسیری (یک‌زبانه) منتشرشده در ایران (مرادی، ۱۳۷۳: ۱۸۰).^(۳) اما فرهنگ‌نویسی^۱ به‌عنوان بخشی از دانش زبان به مسائل نظری و عملی تدوین فرهنگ‌های زبان‌شناختی می‌پردازد؛ که خود بر دو دسته‌اند: تفسیری (یک‌زبانه) و ترجمه‌ای (دو یا چندزبانه). (همان، ص ۱۸۰)^(۴)

از این رو، تلاش برای تدوین فرهنگ‌های گوناگون نمی‌تواند بدون بررسی و مطالعه نظریه فرهنگ‌نویسی به‌مثابه شاخه مستقلی از زبان‌شناسی ثمربخش باشد.

مهم‌ترین مسائل نظری فرهنگ و مرزهای در زمانی و هم‌زمانی آن (باطنی، ۱۳۷۱: ۷۸-۷۹)^(۵) عبارت‌اند از: اصولی که ساخت فرهنگ بر آنها استوار است، تعیین هنجارهای واژگانی و سبکی، جایگاه واژه‌های بیگانه، لهجه‌ای، فنی و کم‌کاربرد در فرهنگ، و گزینش اصطلاحات. برای تدوین نظریه همگانی فرهنگ‌نویسی، بررسی تجربه تاریخی

فرهنگ‌نویسی در هر زبان اهمیت خاصی دارد و از این رو بررسی تجربه چندین قرن تدوین فرهنگ‌های فارسی نیز طبیعتاً سودمند است.

آغاز تدوین فرهنگ‌های فارسی [نو] به سده نهم میلادی (سوم هجری)، هنگامی که نوشته‌های ادبی به زبان فارسی نو گسترش روزافزونی می‌یافت، بازمی‌گردد. انگیزه تدوین فرهنگ‌ها در آن دوره آن بود که قالب شعری نه تنها برای بیان مفاهیم ادبی، بلکه در بیان مفاهیم علمی و دینی نیز به کار می‌رفت. به همین جهت در فهم زبان شعر به راهنماهایی نیاز بود تا به وسیله آنها خواننده به منظور گوینده اشعار پی ببرد. نخستین فرهنگ‌های فارسی اهمیت فراوانی در حیات فرهنگی مردم فارسی‌زبان [و فارسی‌گو] داشته‌اند، چراکه نه تنها حاوی اطلاعات زبان‌شناختی، بلکه در بردارنده اطلاعات دایرةالمعارفی نیز بوده‌اند. بیهوده نیست که از همان آغاز لغت‌نامه‌های تفسیری و ترجمه‌ای فارسی «فرهنگ» نام گرفتند که در زبان فارسی، معانی دانایی، خرد، روشنگری و دانش را می‌رساند. تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی را تا پیش از زمان معاصر می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

دوره اول تا پیش از سده چهاردهم میلادی (هشتم هجری) که در طی آن، ایران و آسیای میانه کانون فرهنگ‌نویسی فارسی بوده‌اند؛

دوره دوم از سده چهاردهم تا نوزدهم میلادی (هشتم تا چهاردهم هجری) است که در طی آن، هند جانشین ایران و آسیای میانه در فرهنگ‌نویسی فارسی می‌شود.

در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی و آغاز سده بیستم میلادی، فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران رشد چشمگیری می‌یابد. انواع گوناگون فرهنگ‌ها در این دوره منتشر می‌شوند که ویژگی بیشتر آنها سمت‌گیری دایرةالمعارفی در تفسیر معانی واژه‌ها است. و غالباً فرهنگ‌های ترجمه‌ای در این دوره فرهنگ‌های فارسی به یکی از زبان‌های اروپایی و بالعکس بوده است.

در ادامه بررسی واژگان‌نگارانه واژگان فارسی، شایان ذکر است که به‌رغم دیرینگی هزار و اندی ساله زبان فارسی که در طی آن، زبان دچار تغییرات فراوانی نیز شده است،

تاریخ تحولات این زبان تاکنون به‌درستی و به‌طور کامل بررسی نشده است. تدوین‌کنندگان فرهنگ‌های تفسیری فارسی نیز بیشتر در پی آن بوده‌اند تا به توصیف واژه‌های به‌کاررفته در متون ادبی کلاسیک و واژه‌هایی که فهم آنها برای معاصران دشوار است بپردازند.

در عین حال، به واژه‌های فراوانی که در زبان معاصر کاربرد زیادی دارند و به‌ویژه به واژه‌های زبان گفت‌وگو توجه کمی مصروف شده است. مثلاً درجلدهای متعدد فرهنگ دهخدا هیچ‌گونه یکدستی از نظر معیار گزینش واژه‌ها دیده نمی‌شود. در فرهنگ معین نیز که به‌دلیل فشردگی (نسبت به فرهنگ دهخدا) واژه‌های منسوخ و کم‌کاربرد کمتری گنجانده شده است، باز به واژه‌های مهجوری مانند آمباردن، تدرج، جواله... برمی‌خوریم، حال آنکه از واژه‌های بسیار پرکاربردی نظیر بارز، پیشگفتار، استاندارد، خودآموز، خودکار... اثری نمی‌بینیم. اینها همه گواه آن است که در میان فرهنگ‌نویسان ایرانی معیارهای علمی گزینش واژه برای فرهنگ هنوز بررسی نشده است. وظیفه فرهنگ‌نویسی نظری در این است که معیارهایی برای گزینش لایه‌های گوناگون واژگانی برای فرهنگ‌هایی با حجم و اهداف متفاوت فراهم آورد. در اینکه کدام واژه‌های منسوخ و کم‌کاربرد را می‌توان در فرهنگ گنجانند، تجربه تدوین فرهنگ‌های دوجبه‌ی و دوزبانه موجود سودمند است؛ که در اینجا برخی از عملکردهای آنها را در این دست فرهنگ‌ها - که لازم است دیگران نیز لحاظ کنند - برمی‌شمریم:

۱. در فرهنگ باید واژه‌های ایرانی‌الاصل (و نه صرفاً فارسی) که در زبان و ادبیات دوره کلاسیک به کار رفته‌اند، مانند واژه‌های سپهر، سترگ و شب‌کند [لانه پرنندگان] گنجانده شود؛

۲. گروه دیگر از واژه‌های منسوخ که باید در فرهنگ گنجانده شوند واژگان تاریخی هستند، یعنی واژه‌هایی که دیگر مصداق خارجی ندارند و مربوط به دوره‌ای از دوره‌های تاریخ کشورند. همچنین گنجاندن واژه‌هایی که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ کاربرد خود را از دست داده‌اند و یا واژه‌هایی که چند دهه پیش از آن توسط فرهنگستان با واژه‌های

دیگری جایگزین شدند، به منظور کمک به خواننده در فهم متونی که این واژه‌ها در آنها به کار رفته، ضروری است. در هر کدام از این موارد، استفاده از نشانه‌های محدودکننده نیز ضرورت دارد؛ مانند نشانه «منس» برای واژه «منسوخ»، «تار» برای واژه «تاریخی»، «نوشت» برای واژه «نوشتاری». نبود این نشانه‌ها در فرهنگ‌های تفسیری فارسی معاصر داوری درباره سطح کاربرد و نقش و سبک واژه‌های ثبت شده را برای خواننده ناممکن ساخته است.

مسئله دیگر، واژه‌های گفتاری و روزمره و واژه‌های مربوط به لهجه‌ها است. تحت تأثیر انقلاب مشروطیت، حرکت مردمی‌سازی^۱ زبان شکل می‌گیرد. زبان فارسی گفتاری به ادبیات راه می‌یابد و بسیاری از واژه‌های آن در روند واژه‌سازی به کار می‌روند. اکنون در ساختمان زبان فارسی که زبان ملی ایران است، نه تنها صورت‌های واژگانی و دستوری زبان ادبی، بلکه عناصری از لهجه‌های جغرافیایی و گونه‌های عامیانه شهری نیز دیده می‌شوند. از میان گونه‌های گفتاری، گونه گفتاری روزمره، نزدیکی بیشتری به زبان ادبی دارد. پایه اصلی این گونه اخیر را لهجه تهرانی تشکیل می‌دهد که به تدریج ویژگی خاص و منطقه‌ای خود را از دست داده و به زبان مشترک ملی تبدیل شده است. از این رو، در انعکاس واژه‌های گفتاری روزمره در فرهنگ فارسی معاصر باید گشاده‌دست بود. حتی برخی عناصر خاص زبان گفتاری، مانند پسوندهای «و» (شکمو) و «کی» (یواشکی، زورکی) باید در فرهنگ گنجانده شوند.

واژه‌ها و مفاهیم نوگروه دیگری از واژه‌ها هستند که چگونگی گزینش آنها برای تدرج در فرهنگ محل بحث است. سطح واژگانی زبان حساس‌ترین سطح نسبت به تغییرات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی است. به همین دلیل دگرگونی‌های عظیم ده، پانزده سال اخیر بازتاب زیادی در واژگان زبان فارسی داشته است.

از تغییرات پیش آمده، یکی این است که پاکسازی زبان از وامواژه‌های عربی و اروپایی غربی و جایگزینی آنها با واژه‌های برخاسته کاملاً متوقف شده است. با بررسی کوتاه

فعالیت فرهنگستان‌های پیش از انقلاب مشخص می‌شود که انگیزه آنها عمدتاً سره‌گرایی و پاکسازی زبان از وامواژه‌های عربی و اروپایی غربی بوده است، اما روند وامگیری از زبان‌های اروپایی پس از انقلاب نیز به هیچ‌وجه کاهش نیافته است و حتی مانند گذشته وامگیری بیشتر از زبان فرانسه صورت می‌گیرد. البته این وامگیری‌ها صرفاً پیامد ضرورت بیان پدیده‌ها و مفاهیم نو نیستند. آنها مرتبط با دلایل درون‌زبانی و فرازبانی متنوعی هستند و برای بسیاری از آنها نیز در زبان مترادف وجود دارد. به هر روی، ملاک‌های گوناگونی برای چگونگی‌گزینش و گنجاندن واژه‌های نو در فرهنگ وجود دارد که از آن میان تکرار منظم این واژه‌ها در مطبوعات و دیگر رسانه‌ها ملاک مناسب‌تری است.

با توجه به نفوذ و تأثیر روزافزون علوم و فنون در زندگی روزمره، بسیاری از اصطلاحات علمی و فنی نیز وارد زبان روزمره شده‌اند. اما در یک فرهنگ عمومی تنها آن دسته از اصطلاحات علمی و فنی عمومی که در مطبوعات و نوشته‌های همه‌پسند دیده می‌شوند گنجانده خواهند شد. در ایران پراکندگی و عدم یکدستی بیش از حدی در گزینش و بساختن اصطلاحات علمی و فنی وجود دارد که عمدتاً ناشی از نبود یک مرکز تخصصی برای هدایت امر ساختن اصطلاحات نو و همزمان با آن، پیگیری کاربرد درست و نامتناقض واژه‌ها و اصطلاحات برساخته است. پس در شرایط کنونی فرهنگ‌نویس (واژه‌نگار) باید هنگام گزینش اصطلاحات علمی و فنی برای فرهنگ عمومی، مشخص سازد که هر اصطلاحی تا چه اندازه در زبان مشترک ملی پذیرفته شده است. تشخیص مرز میان اصطلاحات بسیار تخصصی و اصطلاحات همگانی‌تر نیز با دشواری‌های فراوانی همراه است. به همین جهت برای این کار باید منابع دستیاب همگان و در مرحله نخست نوشته‌های علمی همه‌پسند و کتاب‌های درسی مورد استفاده قرار گیرند. دیگر آنکه، یکی از وظایف مهم فرهنگ‌نویس فارسی تعیین معیارهای گزینش و گنجاندن واژه‌های بیگانه در فرهنگ است، چراکه مقایسه کلی واژه‌های اصیل فارسی و وامواژه‌ها، برتری کمی گروه اخیر را نشان می‌دهد.

سه گروه اصلی وامواژه‌های موجود در فارسی را وامواژه‌های عربی (گروه اول)، اروپای غربی (گروه دوم) و ترکی - مغولی (گروه سوم) تشکیل می‌دهند که انعکاس واژه‌های هریک از این سه گروه در فرهنگ فارسی بررسی خاصی را می‌طلبد.

وامواژه‌های عربی با تغییرات آوایی و معنایی بیشتری وارد زبان فارسی شده‌اند. همچنین به دلیل قدمت ورودشان، تأثیرات فراوانی در دیگر سطوح زبان پدید آورده‌اند؛ از این رو، با تفصیل بیشتر و مشروح‌تر وامواژه‌های ترکی - مغولی و اروپای غربی، چگونگی انعکاس واژه‌های عربی رایج در فارسی و مسائل مربوط به آنها از جمله تشدید، همزه، تایی، تانیث، جمع مکتسر، جمع الجمع و نظایر آنها را بررسی خواهیم کرد.

بررسی وامواژه‌های اروپایی در چهار بخش واژگانی، آوایی، معنایی و دستوری ساختاری انجام می‌شود. بسیاری از وامواژه‌های اروپایی، نظیر تلفن، تلگراف، رادیو و نظایر آنها در شمار واژگان بین‌المللی هستند و کوشش در جهت برابریابی برای آنها بیهوده است.

پیشنهاد می‌شود که وامواژه‌های اروپایی به دو گروه کاملاً جافتاده و نامشخص از نظر جافتادگی تقسیم شوند. سپس تنها واژه‌های گروه نخست در فرهنگ گنجانده شوند. هرچند که تشخیص میزان جافتادگی واژه‌های بیگانه در زبان کار ساده‌ای نیست، در مورد وامواژه‌هایی که برابرهایی پذیرفته در فارسی دارند، نظیر استادیوم (در مقابل ورزشگاه)، سایز (در مقابل اندازه)، کاپ (در مقابل جام) و مانند آنها، قاطعانه ابراز نظر می‌شود که به هیچ وجه نباید در فرهنگ گنجانده شوند. ضبط وامواژه‌های اروپایی در فرهنگ فارسی مشکل دیگری نیز دارد که به عدم هماهنگی در خط فارسی برای نشان دادن آواهای زبان‌های غربی مربوط می‌شود.

از آنجا که وامواژه‌های اروپایی در فارسی غالباً معنا و نقش دستوری خود را حفظ می‌کنند، فرهنگ‌نویس مشکل زیادی در این زمینه‌ها ندارد. آنچه که باید در آغاز در مورد وامواژه‌های اروپایی انجام شود یکدست‌سازی و به‌ویژه یکدست‌سازی تلفظ و روش نوشتن آنها است.

گروه سوم از واژه‌های بیگانه موجود در فارسی واژه‌های قرضی از زبان‌های ترکی و مغولی است. ورود واژه‌های ترکی به زبان فارسی از سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری)، هنگام حکمرانی غزنویان آغاز شد. تعدادی از واژه‌های ترکی حتی در لغت فرس اسدی طوسی مشاهده می‌شود. وامواژه‌های مغولی نیز از سده سیزدهم میلادی (هفتم هجری) و پس از حمله مغول به زبان فارسی راه یافتند. اما توده اصلی واژه‌های ترکی در زمان صفویان و قاجاریان وارد زبان فارسی شد. به هر حال، این واژه‌ها با زبان فارسی همگون شده‌اند و از این‌رو تحلیل آنها از نظر واژگان‌نگاری دشواری خاصی ندارد؛ به‌ویژه آنکه ورود این دسته از واژه‌های بیگانه به زبان فارسی مدت‌ها است که متوقف شده است.

اما ساخت دستوری و نظام واژه‌سازی زبان فارسی به گونه‌ای است که صورت‌های گوناگون دستوری و تکواژهای آزاد، از جمله بن زمان حال فعل‌های ساده و پیشوندی را باید به‌مثابه عنوان مدخل در فرهنگ گنجانند. از سوی دیگر، طبقه دستوری بسیاری از کلمات تنها در جمله مشخص می‌شود. نویسنده به دلایل گوناگون معتقد است که این‌گونه کلمات را باید به‌عنوان واحدهای واژگانی چندمعنا در نظر گرفت و هریک را با نقش‌های گوناگونی که می‌توانند داشته باشند در یک مدخل گنجانند. البته بهتر است هنگام تدوین فرهنگ، افراد متخصص به تعداد کافی وجود داشته باشند، و هریک از این افراد موظف به تحلیل واژگان‌نگارانه یکی از بخش‌های سخن (اجزای بیان) شود. این امر می‌تواند به یکدستی مدخل‌های فرهنگ و درنهایت به ارتقای سطح کیفی آن بینجامد.

همچنین تعداد و نوع اسم‌های خاص (باطنی، ۱۳۷۰: ۱۸۵-۱۷۶)^(۶) که در فرهنگ ذکر می‌شوند، به نوع و حجم فرهنگ بستگی دارد.

در فرهنگ‌های زبان‌شناختی اسم‌های خاص یا کلاً گنجانده نمی‌شوند و یا آنکه به مقیاس بسیار محدود منعکس می‌شوند. اما در فرهنگ‌های دایرةالمعارفی این اسم‌ها به‌طور گسترده ذکر و معرفی می‌شوند. فرهنگ‌های تفسیری در ایران همان‌گونه که بیشتر

ذکر شد، گرایش دایرةالمعارفی دارند؛ از این رو روش‌های به کار رفته در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین برای اسم‌های خاص توصیف و نقد می‌شوند. از آنجا که گنجاندن اسم‌های خاص در فرهنگ‌های دوزبانه ضروری‌تر است، لازم است معیارهای تعریف این اسم‌ها در فرهنگ‌های مذکور توضیح داده شود.

در سنت زبان‌شناسی، اصطلاح frazeologizm به ترکیباتی اطلاق می‌شود که از نظر واژگانی تقسیم‌ناپذیر و دارای ساخت و ترکیب ثابت و معنای کامل هستند و به شکل واحدهای گفتاری از پیش آماده بازگو می‌شوند. مسائل مربوط به این مفهوم که آن را «اصطلاحات» یا «ترکیبات ثابت» می‌توان نامید در زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی اهمیت فراوانی دارد و از این رو حجم عمده‌ای از برخی کتاب‌ها نیز به آن اختصاص داده شده است.

نویسنده یکی از مهم‌ترین نشانه‌های کیفیت هر فرهنگ را انعکاس و توصیف تمام و کمال اصطلاحات و ترکیبات ثابت زبان می‌داند. البته فرهنگ‌های ویژه اصطلاحات و ترکیبات، مسائل دیگری دارند که پرداختن به آن مجال و فرصتی دیگر می‌طلبد. در زبان‌های ایرانی، ترکیبات ثابت، پیوند تنگاتنگی با واژه‌ها دارند. به رغم این پیوند، یکی از کاستی‌های فرهنگ‌های فارسی، چه آنها که در ایران چاپ شده‌اند و چه آنها که در خارج از ایران منتشر شده‌اند، انعکاس ضعیف اصطلاحات زبان در آنها است. دیگر آنکه معیار گنجاندن ترکیب‌های ثابت در فرهنگ تنها میزان کاربرد آن در زبان معاصر نیست، بلکه این نکته نیز باید در نظر گرفته شود که در این ترکیب‌ها، یکی یا گاه همه عناصر تشکیل‌دهنده، معنای واژگانی نخستین خود را از دست داده‌اند.

برای تعیین حجم ترکیبات ثابتی که باید در فرهنگ منعکس شوند و روش‌های گنجاندن آنها در فرهنگ، نویسنده ملاک‌هایی پیشنهاد می‌کند؛ و از آن جمله انواع ترکیب‌های کلیشه‌ای، مانند «مورد بحث» (اسمی)، «چاپ کردن» (فعلی)، «خنده دارد» (جمله‌ای) را نیز در شمار ترکیب‌های ثابت می‌آورد و درج آنها را در فرهنگ ضروری می‌داند. اما بهترین روش برای درج ترکیبات در مدخل‌ها، شناسایی واژه محوری هر

ترکیب ثابت است. با این روش می‌توان هر اصطلاح را در مدخلی گنجانند که عنوان آن همان واژه محوری ترکیب باشد. پس از ذکر معیاری گزینش واژه محوری در هریک از انواع ترکیبات ثابت و بحث پیرامون آنها، مسائل مربوط به چگونگی گنجاندن انواع اصطلاحات و ترکیب‌های ثابت در مدخل فرهنگ و تعریف آنها پیش رو گذاشته می‌شود. فعل‌های مرکب نیز از انواع ترکیب‌های ثابت‌اند. این گروه از فعل‌ها براساس دارا بودن یا نبودن حرف اضافه (در جلوی بخش اسمی) به دو گروه تقسیم می‌شوند که هر یک از آن دو نیازمند رهیافت واژگان‌نگارانه خاصی هستند.

اما امثال و حکم به‌طور معمول یا در فرهنگ‌ها و مجموعه‌های ویژه امثال و حکم گرد می‌آیند و یا در فرهنگ‌های عمومی گنجانده می‌شوند. روش اول روش رایج‌تری است، هرچند که با دشواری‌هایی همراه است. آنچه در ایران مرسوم است مرتب‌کردن آنها به ترتیب الفبایی است. برای این کار نیز حرف اول نخستین کلمه از ضرب‌المثل در نظر گرفته می‌شود، بدون توجه به آنکه آیا نخستین کلمه از کلمه‌های آزاد است و یا از کلمه‌های وابسته، (یرل، ۱۳۷۰: ۱۰۳-۱۰۲)^(۷) این روشی است که دهخدا عیناً در مجموعه چهارجلدی امثال و حکم به‌کار گرفته است. حتی در مجموعه دیگری که خالق کوراوغلی در سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ در مسکو منتشر کرده است نیز همین روش به‌کار رفته است. شاید این روش مناسبی در فرهنگ‌های ترجمه‌ای باشد، اما در فرهنگ‌های تفسیری چندان موفقیت‌آمیز نیست. موفق‌ترین مجموعه‌ها در این میان آنهایی بوده‌اند که به بخش‌های گوناگون تقسیم شده، و هریک از این بخش‌ها براساس مضمون، ضرب‌المثل‌های خاصی را دربر گرفته‌اند. با این حال، ضرب‌المثل‌هایی در فارسی وجود دارند که باید در فرهنگ عمومی گنجانده شوند.

ساخت نحوی ضرب‌المثل‌ها و میزان ارتباط آنها با ترکیبات ثابت، لزوم توضیح معنای استعاری ضرب‌المثل‌ها و موقعیت کاربردشان از دیگر نکاتی است که باید مورد بحث و توجه قرار گیرد.

در فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه عمومی، مجموعه واژگان با نظم الفبایی مرتب

می‌شوند. واژه‌ای که در آغاز مدخل فرهنگ می‌نشیند «سرمدخل» یا «عنوان مدخل» نامیده می‌شود. «سرمدخل» همراه با همه معانی آن، اطلاعات و توضیحات املائی، دستوری و سبکی که درباره آن داده می‌شود و نیز ترکیبات ثابتی که واژه سرمدخل در آنها به کار رفته است، مدخل فرهنگ را تشکیل می‌دهند. بلافاصله پس از سرمدخل، آوانگاری آن می‌آید و سپس نشانه‌های مشخص‌کننده رشته علمی و فنی و یا سطحی که واژه سرمدخل در آن به کار می‌رود. به‌منظور سهولت دستیابی به ترکیب‌های ثابت، بخش‌های واژگانی و ترکیب‌ها در هر مدخل باید کاملاً از یکدیگر جدا باشند. روش بالا معمول‌ترین روش تنظیم مدخل است؛ اما روش دیگری نیز وجود دارد که در آن فقط صورت‌های پایه یا اسنادی واژه‌ها با نظم الفبایی مرتب می‌شوند و سپس زیر هر واژه، هم‌ریشه‌ها و مشتقات آن در یک مدخل گرد می‌آیند. استفاده از این‌گونه فرهنگ‌ها دشوارتر است و اکنون این روش رواج چندانی ندارد، هرچند که برای تنظیم بخش ترکیبات ثابت در هر مدخل همین روش پیشنهاد می‌شود.

تحلیل و بررسی واژگان نگارانه واژگان فارسی به‌منظور ارائه تعریف یا ترجمه واژه سرمدخل یک ضرورت اولیه است؛ چراکه تفکیک معانی گوناگون هر واژه، جدا کردن معانی اصلی از سایه‌روشن‌های معنایی و بررسی معیارهای مربوط به چگونگی ترتیب در ارائه معانی واژگانی و دستوری کار تنظیم مدخل را بسیار ساده‌تر می‌سازد.

در تحلیل معنایی واژه‌ها ضرورتاً باید بر تجربه فرهنگ‌های پیشین نیز تکیه داشت. اما از آنجا که اکثر زبان‌های شرقی و از جمله فارسی، برخلاف زبان‌های اروپای غربی، تاکنون مورد بررسی واژگان نگارانه دقیق قرار نگرفته‌اند، کاستی‌های زیادی در فرهنگ‌های موجود در این زبان‌ها دیده می‌شود. به‌عنوان مثال، در فرهنگ‌های معین و دهخدا غالباً آن دسته از معانی واژه‌ها که تنها در ترکیب‌های ثابت به کار می‌روند، همراه با معانی آزاد (هنگام کاربرد آزاد) همان واژه‌ها یکجا به خواننده ارائه می‌شود. به دیگر سخن، معانی صرفاً واژگانی از معنی‌هایی که واژه‌ها در ترکیب‌های ثابت پیدا نمی‌کنند، جدا نشده است. حتی گاه میان معانی مجازی و حقیقی نیز تفاوتی گذاشته نمی‌شود. مثلاً

معین برای کلمه «بودار» که به معنای «بودهنده» و «بدبو» است، به‌صرف کاربرد آن در ترکیب ثابت «سخن بودار»، معنای «کنایه‌دار» را نیز قایل شده است.

همچنین بایسته است مسائل مربوط به ارائه تکواژهای آزاد در فرهنگ و معانی آنها مطرح و تکواژهایی که باید در فرهنگ به‌طور مستقل ذکر شوند، ضمن دسته‌بندی، توصیف شوند. نیموندها یا تکواژهایی مانند «دار»، «ساز» (نیموندهای فعلی) و «گاه»، «کده» (نیموندهای اسمی) که آنها را «تکواژهای نسبتاً آزاد» نیز می‌توان نامید از این گروه هستند. بین نیموندها، آنهایی باید در فرهنگ گنجانده شوند که در ترکیب واژه‌های فراوانی به کار رفته باشند؛ مانند: نیموندهای فعلی. اهمیت این نیموندها در آن است که براساس فرمول «پایه اسمی + نیموند فعلی»، امکان واژه‌سازی نامحدودی را در زبان فارسی به‌وجود آورده‌اند.

همچنین در زبان فارسی مصدرهای خاصی وجود دارند که آنها را «عنصر الگوساز» می‌نامند. این‌گونه عناصر با کمک یک عنصر اسمی عبارت‌های ثابت می‌سازند، مانند «زدن» در عبارت‌های «رنده‌زدن»، «بیل‌زدن»، «سوهان‌زدن»، ... هنگام درج این‌گونه مصدرها در فرهنگ، ضروری است که پس از توضیح معانی اصلی، اشاره شود که واژه مذکور به‌عنوان عنصر الگوساز نیز به کار می‌رود.

مسائل معنایی واژگان که توضیح آنها در فرهنگ‌نویسی لازم است، عبارت‌اند از: تفکیک معانی واژگانی خاص یک واژه، جداکردن معانی دستوری از آنها، تفریق واژه‌های چندمعنا از واژه‌های متشابه، ترتیب ارائه معانی واژگانی و معانی دستوری در هر مدخل و مانند آنها. در مورد زبان فارسی که در آن بسیاری از این مسائل به‌ویژه مسئله تفکیک واژه‌های متشابه هیچ‌گاه مورد بررسی تخصصی قرار نگرفته است، پیچیدگی بیشتری به چشم می‌خورد. در این مورد خاص، فرهنگ‌نویس با دو نوع واژه متشابه برخورد می‌کند: اول واژه‌های متشابهی که ریشه متفاوت دارند، مانند خیار (میوه جالیزی) و خیار (اختیار)، و یا باز (مقابل بسته) و باز (دوباره). در جداکردن این‌گونه واژه‌های متشابه به‌عنوان واژه‌های کاملاً جدا اختلاف نظر چندانی وجود ندارد. نوع دوم، واژه‌های متشابهی هستند

که ریشه مشترکی دارند، اما در روند تحول زبان چنان از نظر معنایی از یکدیگر دور شده‌اند که چاره‌ای جز متشابه‌دانستن آنها وجود ندارد، مانند: حوصله (بردباری، شکیبایی) و حوصله (چینه‌دان پرندگان) و یا مصالح (مصلحت‌ها، منافع) و مصالح (مواد ساختمانی). در جداسازی این دسته از واژه‌های متشابه به هر حال نظریات شخصی و ذهنیات واژگان نگار دخالت دارند.

ترتیب ارائه معانی واژگانی نیز باید به گونه‌ای باشد که از رایج‌ترین و امروزی‌ترین معنای واژه آغاز شود و به کهنه‌ترین و منسوخ‌ترین آن پایان یابد. در این روش که به فرهنگ‌های معاصر اختصاص دارد، معنای حقیقی پیش از معنای مجازی می‌آید. در مدخل‌های مربوط به افعال، پیشنهاد می‌شود که انواع مفعول‌هایی که با فعل مورد بحث به کار می‌روند با کمک حروف اضافه و حرف نشانه «را» نشان داده شوند. این کار سه حسن دارد: نخست آنکه در فهم ساخت معنایی فعل کمک ارزشمندی به خواننده می‌کند؛ دوم اینکه در مرحله تدوین فرهنگ، کار مرزبندی میان معانی جداگانه فعل را آسان می‌سازد؛ سوم اینکه در فرهنگ‌های ترجمه‌ای به برگزیدن مناسب‌ترین برابرهای موجود یاری می‌رساند.

در اینجا لازم است به مسائل املا، آواشناسی و آوانگاری فارسی نیز پرداخته شود. خط عربی برای زبان فارسی نامناسب است؛ که در اثبات این مدعا، مسائل آشنای یکی بودن آوای برخی حروف (ذ، ز، ظ، ث، س، ص)؛ نامشخص بودن سرهم یا جدانوشتن بسیاری از کلمات مرکب، نانمایان یا ناپایدار بودن مصوت‌های کوتاه در بسیاری موارد و نظایر آنها پیش کشیده می‌شود. همچنین به دلیل رایج نبودن استفاده از نشانه‌های زیر و زبری دشواری‌های فراوانی در خواندن هم‌نوشت‌ها، مانند: ده و ده، بنا و بنا، میل و میل و مانند آنها به وجود می‌آید. «همزه» نیز موجد دشواری‌های چندی در خط فارسی است، چراکه گاه نشانه مکث است، گاه نشانه صامت انسدادی چاکنایی است و گاهی نیز اصلاً تلفظ نمی‌شود. در برخی موارد نیز حرف «ی» جانشین «همزه» می‌شود. از این رو از پایان سده

نوزدهم میلادی همراه با دیگر تحولات اجتماعی گرایش‌هایی نیز نسبت به تغییر یا اصلاح خط به‌وجود می‌آید.

به هر حال، از آنجا که در زبان فارسی قواعد منسجم و پذیرفته‌شده توسط همگان در مورد شیوه نوشتن کلمات وجود ندارد جالی خالی یک فرهنگ املائی^۱ به‌شدت حس می‌شود. همچنین در فرهنگ‌نویسی باید چگونگی نشان‌دادن تلفظ کلمات، موردبحث و بررسی قرار گیرد و روش‌هایی که تاکنون در فرهنگ‌های فارسی برای این منظور به کار رفته است معرفی و نقایص آنها برشمرده شود.

استفاده از حروف لاتین برای آوانگاری نیز دارای این کاستی است که آنهایی که با حروف لاتین آشنا نیستند در استفاده از آن با دشواری روبه‌رو می‌شوند. اما به هر حال، هر شیوه‌ای که برای نشان‌دادن تلفظ به کار می‌رود، باید در ابتدای فرهنگ به‌دقت و به‌طور مشخص شرح داده شود.

از جمله مواردی که هنگام آوانگاری واژه‌ها باید به آنها توجه شود، عبارت‌اند از: «خ» لبی‌شده (X^w)، تلفظ‌های چندگانه (نمودن، نمودن، نمودن)، تقطیع تکواژی، جملات عربی که به همان صورت در فارسی به کار می‌روند (الحمد لله، ان شاء الله).

بنابراین، تدوین فرهنگ‌هایی از این دست و با این مشخصات و تبیین نظری مواد و مطالب آن، ثابت می‌کند که تدوین فرهنگ باید به متخصصان زبان‌شناس با تجربه واگذار شود. تجربه فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه فارسی نیز نشان می‌دهد که تنها فرهنگ‌هایی که برپایه اصول مشخص فرهنگ‌نویسی تدوین شده باشند مقبول نظر خوانندگان و به‌ویژه صاحبان اندیشه و تخصص خواهند افتاد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از پیش از اسلام، اطلاعاتی از دو فرهنگ لغات به ما رسیده است که می‌توانیم آنها را قدیمی‌ترین فرهنگ ایرانیان محسوب کنیم؛ یکی فرهنگ معین اوئیم (Oim) و دیگر فرهنگ معروف به

ساختای است که فرهنگ پهلویک نیز خوانده شده است و قرآینی وجود دارد که هر دو کتاب در دوره ساسانی، یا شاید در عصری نزدیک به دوره ساسانی تألیف شده‌اند.

اما پس از اسلام، لااقل تا سده پنجم، ایرانیان به دلیل آنکه زبان فارسی، زبان مادری آنها است، خود را از تدوین و گردآوری لغت‌نامه فارسی بی‌نیاز می‌دانستند، از این رو کمتر به تألیف فرهنگ فارسی همت گماشته‌اند، درحالی‌که به تدوین قاموس‌های زبان عربی، به‌عنوان زبان دینی خود، اقدام کرده‌اند. ظاهراً نیاز به فراهم آوردن فرهنگ فارسی نخستین بار در سده پنجم هجری، هنگامی احساس شد که حوزه زبان دری از خراسان به دیگر نواحی ایران گسترش یافت و ایرانیان متکلم به لهجه‌های دیگر ایرانی، با پذیرفتن زبان دری به‌عنوان زبان ادبی، خواستند از چند و چون لغات آن آگاه شوند و در شعر و نثر خویش آن را به کار ببرند.

دکتر دبیر سیاقی در کتاب فرهنگ‌های فارسی - به نقل از الفهرست - می‌نویسد: از قدیمی‌ترین کتب لغت، کتاب لغت ابوعیسی بن علی بن عیسی بن داوود الجراح است... که در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری می‌زیسته است. اما از مندرجات آن کتاب و کیفیت کار مؤلف و حدود تألیف و موجودبودن یا نبودن نسخه آن جز سخن ابن‌الدیم آگاهی دیگری نداریم.

۲. در اوایل سده یازدهم کتابی در لغت فارسی در دسترس فرهنگ‌نویسان ایران و هندوستان بوده است که پیدا است کتاب کوچکی بوده و آن را رساله ابوحفص سغدی یا فرهنگ ابوحفص سغدی خوانده‌اند. جمال‌الدین حسین فخرالدین حسن اینجو در فرهنگ جهانگیری که در ذی‌قعدة سال ۱۰۰۵ ه. ق. از تألیف آن فارغ آمده و بیش از او محمّد قاسم بن حاج محمّد سروری کاشانی که ویرایش اول آن را در سال ۱۰۰۸ و ویرایش دوم آن را در سال ۱۰۲۸ به پایان رسانده است، از این کتاب مطالبی گرفته‌اند. بعضی این رساله را تألیف ابوحفص حکیم بن احوص سغدی که نوعی رود - به نام شهرود - را اختراع کرده و در حدود سال ۳۰۰ ه. ق. می‌زیسته است، می‌دانند. و برخی مؤلف را شخص دیگری پنداشته‌اند. مرحوم سعید نفیسی به قرآینی، مؤلف را شخص دیگری به جز ابوحفص حکیم بن احوص سغدی می‌داند که در اواسط سده پنجم می‌زیسته است. دکتر دبیرسیاقی با تفحصی که درباره این فرهنگ کرد، تاریخ تألیف آن را با قید احتیاط از اواخر سده چهارم تا تألیف فرهنگ سروری می‌داند. این لغت‌نامه، فرهنگی بوده دارای شواهد شعری که

متأسفانه اثری از آن در دست نیست. البته فرهنگ‌های فارسی‌دری که فقط نامشان به ما رسیده است کم نیستند (برای اطلاع بیشتر، رجوع شود به دبیرسیاقی، ۱۳۶۸).

اما قدیمی‌ترین فرهنگ فارسی موجود، متکی بر شواهد شعری، لغتنامه، تألیف ابومنصور علی‌بن‌احمد اسدی طوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است و آن را پس از نظم گرشاسب‌نامه، یعنی پس از سال ۴۵۸ هـ. ق. تألیف کرده است. اسدی در مقدمه کتابش می‌نویسد: «...دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم می‌دانستند. قطران شاعر کتابی کرد و آن لغات بیشتر معروف بودند. پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپارالنجمی‌الشاعر... از من... لغتنامه‌ای خواست، چنانچه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت و به ترتیب حروف آ، پ، تا ساختم. پس بنگرید تا حروف آخر آن لغت کدام است و از حرفها به باب آن حرف یاد شود تا زود بیابد و ابتدا از الف کردم و به ترتیب ساختم تا یاء». و ظاهراً این نخستین بار است که واژه «لغت‌نامه» برای «کتاب لغت» یا فرهنگ به کار برده می‌شود. اسدی، این لغت‌نامه را بیشتر برای استفاده شاعران تهیه و تدوین کرده است. از این رو، ترتیب لغات براساس حرف آخر آنها است.

اما به‌منظور تکمیل سخن و در راستای نوشتار فوق، ذکر مطالب ذیل نیز خالی از لطف نخواهد بود. مبنی بر اینکه در غرب عموماً فرهنگ‌ها را به‌عنوان جزء کوچکی از تاریخ زبان بررسی می‌کنند. قدیمی‌ترین واژه‌نامه‌ای که در دست داریم، سیاهه کوچکی است که از کلمات اکدی، در بین‌النهرین مرکزی، از سده هفتم پیش از میلاد باقی مانده است. سنت فرهنگ‌نویسی در غرب از یونان باستان آغاز می‌شود.

پس از قاموس پامفیلیوس (Pamphilus) اسکندری در سده اول میلادی، قاموس‌های زیادی در یونان تدوین شد که مشهورترین آنها قاموس هسی‌خیلوس (Hesychilus) در سده پنجم و قاموس فوتیوس و سوداس (Photius & Suidas) در قرون وسطا بود. از آنجا که در قرون وسطا زبان لاتینی دارای اعتبار خاصی بود، اکثر فرهنگ‌ها و قاموس‌ها به این زبان تدوین می‌شد. همچنین در سده نخستین میلادی، مارکوس ترنتیوس (Marcus Terentius) رساله‌ای با عنوان زبان لاتینی (*De Lingua Latina*) به رشته تحریر درآورد. فقط بخش‌هایی از این کتاب باقی

مانده است، و به جهت نقل قول‌هایی که از اشعار لاتینی دربر دارد، دارای ارزش زیادی است. در سال ۱۵۰۲، آمبروجیو کاله پی‌نو (Ambrogio Calepino)، فرهنگ ارزنده خود را که علاوه بر زبان لاتینی، چند زبان دیگر را نیز دربر می‌گرفت، منتشر کرد. شهرت این اثر به آنجا رسید که واژه "Calepin" در غرب معادل واژه‌نامه و فرهنگ به کار گرفته شد. در قرون وسطا برای تدوین و تهیه فرهنگ‌های چندزبانه نیز کوشش‌هایی به عمل آمد. در سال ۱۴۸۰، ویلیام کاکستون (William Caxton)، فرهنگ دوزبانه انگلیسی - فرانسوی خود را برای استفاده مسافران، در لندن به چاپ رساند. در سال ۱۴۹۶، ریچارد پین‌سون (Richard Pynson) فرهنگ لاتینی - انگلیسی را به انضمام دستور استن‌بریج (J. Stanbridge) منتشر کرد. این اثر بارها تجدید چاپ شد. فرهنگ مهم دیگر واژه‌نامه‌ای بود به زبان‌های انگلیسی - فرانسوی که به همت جان پالس - گریو (John Pals-grave) در سال ۱۵۳۰ منتشر شد. و در سال ۱۵۴۷، ویلیام سالسیوری فرهنگ دوزبانه انگلیسی - وژی را منتشر کرد.

در دوران پادشاهی هنری هشتم، سر توماس الیوت (Sir Thomas Elyot)، مأمور تدوین فرهنگی لاتینی - انگلیسی شد و ویرایش جدیدی از این کتاب را توماس کوپر (T. Cooper) در سال ۱۵۵۶ با عنوان اصطلاحنامه زبان رومی و بریتانیایی (*Thesaurus of the Roman Tongue and the British*) منتشر کرد.

در سال ۱۵۵۲، ریچارد هولوت (Richard Huloet) واژه‌نامه‌ای منتشر ساخت که از سایر واژه‌نامه‌های انگلیسی که تا آن زمان منتشر شده بودند، غنی‌تر بود. در سال ۱۵۷۱، پیترونز (P. Levens) نخستین فرهنگ قافیه را منتشر کرد. نکته شایان ذکر اینکه در این دوره فرهنگ‌های چندزبانه انگلیسی نسبت به فرهنگ‌های انگلیسی لغات بیشتری را دربر داشتند، تا جایی که مردم برای یافتن واژه‌های انگلیسی به فرهنگ‌های چندزبانه مراجعه می‌کردند. در سال ۱۶۰۴، نخستین فرهنگ کاملاً انگلیسی را روبرت کادری (R. Cawdrey) منتشر کرد که حاوی حدود ۳۰۰۰ واژه بود. این واژه‌نامه در استفاده از منابع اصلی خود آنقدر افراط کرد که به درستی می‌توان آن را یک سرقت ادبی به حساب آورد. حدود ۸۷ درصد لغات آن از فرهنگ لاتینی - انگلیسی توماس الیوت است که در سال ۱۵۵۸ منتشر شده بود، اما سومین منبع این فرهنگ، واژه‌نامه

پزشکی اسوالد گابل‌خور (O. Gabelkhouer) بود که در سال ۱۵۹۹، یک شهروند هلندی که او را با نام اختصاری A.M. می‌شناسیم، از لاتینی به انگلیسی ترجمه کرده بود. در ۲۵ مه ۱۶۱۰، جان بولوکار (J. Bullokar) اعلام کرد که فرهنگی با عنوان نمودگار انگلیسی (*An English Expositor*) را تدوین کرده است؛ اما چاپ این اثر شش سال به طول انجامید. بولوکار بسیاری از اصطلاحات قدیمی را که با ستاره مشخص شده بودند در اثرش آورده بود. جان کرسی (J. Kersey)، نخستین لغت‌شناسی است که به صورت حرفه‌ای واژه‌نامه‌ای با عنوان واژه‌نامهٔ نوین انگلیسی (*A New English Dictionary*) در سال ۱۷۰۲ منتشر کرد. کرسی چند فرهنگ مفصل‌تر نیز منتشر کرد ولی همهٔ این آثار با انتشار آثار ناتان بیلی (Nathan Bailey) از دور خارج شدند.

در سال ۱۷۲۱، بیلی، فرهنگ انگلیسی ریشه‌شناسی جهانی (*An Universal Etymological English Dictionary*) را منتشر کرد. این اثر در طول سدهٔ هیجدهم دارای اهمیت خاصی بود، تا آنجا که فرهنگ جانسون را نیز تحت‌الشعاع قرار داد. پیوست این فرهنگ در سال ۱۷۲۷ منتشر شد و نخستین فرهنگی است که تلفظ کلمات را نیز به‌همراه دارد.

فرهنگ بریتانیکا (*Dictionarium Britannicum*) را که بیلی در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد، همچون گنجینه‌ای از لغت توسط ساموئل جانسون در تدوین فرهنگ عظیمش که در سال ۱۷۵۵ منتشر شد، مورد استفاده قرار گرفت. در هیجدهم ژوئن سال ۱۷۴۶، ساموئل جانسون، شاعر و منتقد انگلیسی، در قراردادی که با پنج ناشر انگلیسی امضا کرد، تدوین یک جلد فرهنگ کامل انگلیسی را تعهد کرد. سال بعد، جانسون طرح کارش را که حاوی بحثی دربارهٔ زبان بود، و هنوز هم دارای اعتبار خاصی است، در سی و چهار صفحه منتشر کرد. جانسون، طرح پیشنهادی خود را برای بسیاری از مشاهیر و ادبای انگلیس فرستاد و از آنان استمداد طلبید. از آن جمله بود ارل آو چسترفیلد (Eral of Chesterfield)، خطیب و سیاستمدار انگلیسی، ولی طرح او مورد عنایت آنان قرار نگرفت. به هر صورت، جانسون کار خود را دنبال کرد و دلسرد نشد. او متون ادبی انگلیسی موجود تا آن زمان را به دقت خواند و شش دستیار او نقل‌قول‌های مستخرج از آن متون را یادداشت کردند. این هستهٔ اصلی کار جانسون شد. او حدود ۴۳۵۰۰ واژه را گردآوری کرد.

انتخاب او از کار بیلی بسیار ارزنده‌تر است و این نشانگر انتخاب هوشیارانهٔ یک ادیب است. بالأخره جانسون، فرهنگ زبان انگلیسی (*Dictionary of the English Language*) را در سال ۱۷۵۵ منتشر کرد.

این فرهنگ حاوی ۱۱۸۰۰۰ نقل قول ادبی است. پاره‌ای بر او خرده گرفتند که چرا در تهیه لغات به نقد و بررسی کلمات پرداخته است. ریچارد ترنچ (R. Trench) به او حمله کرد که فرهنگ باید سیاهه‌ای باشد از لغات یک زبان و فرهنگ‌نویس باید نقش یک مورخ را بر عهده داشته باشد و نه یک منتقد زبان را. به هر حال، جانسون به‌زودی مشهور شد. از جمله آنکه چستر فیلد دو مقاله در تقریظ اثر او منتشر کرد. جانسون در فوریهٔ ۱۷۵۵ نامه‌ای به چستر فیلد نوشت که در آن می‌گوید: «اگر زودتر این کار را کرده بودید، مهربانی بود؛ ولی آنقدر به تأخیر انداختید که اکنون برای من بی تفاوت است، و نمی‌توانم از آن لذتی ببرم؛ زیرا که من منزوی شده‌ام و نمی‌توانم سهمی از آن ببرم؛ زیرا که من معروف شده‌ام و خواستار آن نیستم». فرهنگ جانسون تا پایان حیات او در سال ۱۷۸۴، چهار بار تجدید چاپ شد.

در سدهٔ نوزدهم، فرهنگ‌های عظیمی مانند فرهنگ انگلیسی آکسفورد (*Oxford English Dictionary*) و فرهنگ وبستر منتشر شد. این تنها انگلیسی‌ها - در غرب - نبودند که برای تهیه و تدوین واژه‌نامه و فرهنگ لغات کوشش می‌کردند.

در سال ۱۵۸۲، آکادمی کروسکا (*Accademia della Crusca*) در فلورانس تأسیس شد و فرهنگ واژه‌ها (*vocabolario*) را در سال ۱۶۱۲، در ونیز منتشر کرد. در فرانسه، ریشلیو در سال ۱۶۳۵ آکادمی فرانسه را تأسیس کرد. این آکادمی در سال ۱۶۹۴ لغتنامهٔ فرانسه را منتشر کرد که نمونهٔ محافظه‌کاری آکادمی است. از این‌رو دو فرهنگ دیگر فرانسوی که در سال‌های ۱۶۸۰ و ۱۶۹۰ منتشر شده بودند، بیشتر به کار محققان می‌خوردند. در اسپانیا آکادمی سلطنتی که در سال ۱۷۱۳ تأسیس شده بود، در سال‌های ۱۷۲۶ تا ۱۷۳۹ واژه‌نامهٔ زبان کاستیلی (*Diccionario de la Lengua Castellana*) را در شش مجلد منتشر کرد. آکادمی روسیه، در سنت پترزبورگ، نخستین فرهنگ روسی را حدود سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ منتشر کرد و بالأخره نخستین واژه‌نامهٔ آلمانی با عنوان فرهنگ آلمانی-لاتینی در سال ۱۷۴۱ منتشر شد.

تبیین برخی کاستی‌های سنت قاموس‌نگاری فارسی ۴۷

۳. فرهنگ‌های یک‌زبانه: در این فرهنگ‌ها، مدخل‌ها و تعاریف و توضیحات لازم برای آن مدخل همه به یک زبان است. مانند فرهنگ فارسی (دکتر معین)، لغتنامهٔ دهخدا، فرهنگ میراث امریکایی، المنجد، لاروس، ...

۴. فرهنگ‌های دو یا چند زبانه: در این فرهنگ‌ها مدخل‌ها به یک زبان است و معنا و تعاریف و بقیهٔ اطلاعات دربارهٔ آن مدخل به زبان (یا زبان‌های) دیگری است. در زبان انگلیسی مجموعه‌ای با عنوان مجموعهٔ کاسل (*Cassell's Series*) به فرهنگ‌های زبان‌های بیگانه و فرهنگ‌های دوزبانه اختصاص دارد. این مجموعه را انتشارات مک‌میلن منتشر کرده است. البته ناشران معتبر دیگری نیز هستند که فرهنگ‌های دوزبانه منتشر کرده‌اند، که از آن جمله‌اند دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد، کلینز، سیمون و شوستر و...

۵. فردینان دوسوسور (Ferdinand de Saussure)، زبان‌شناس اهل ژنو، اولین کسی که به اندیشه‌های زبان‌شناسی نوین شکل داد و در درس‌های دانشگاهی خود بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ زبان‌شناسی را بر پایه‌ای علمی بنا کرد. از اینجا است که بسیاری او را «پدر زبان‌شناسی نوین» می‌دانند. کتاب معروف او به نام دورهٔ زبان‌شناسی عمومی پس از مرگ او انتشار یافت. اندیشه‌های سوسور در تعیین مسیر زبان‌شناسی جدید بسیار مؤثر افتاد و پس از او مکتب‌های زبان‌شناسی گوناگونی پدید آمد که از همه مهم‌تر، مکتب‌های زبان‌شناسی پراگ، کپنهاگ، و امریکایی است. این مکتب‌ها که از نظریات سوسور الهام گرفتند بعداً راه‌های نسبتاً جداگانه‌ای را پیمودند. اگرچه سوسور اصطلاح «ساخت» (*structure*) را به کار نبرد، چون مکتب‌های زبان‌شناسی که از او الهام گرفتند عموماً ساختگرا (*structuralist*) بودند و روند آنها ساختگرایی (*structuralism*) نامیده شد، به این اعتبار، سوسور را آغازگر زبان‌شناسی ساختگرا می‌دانند.

زبان‌شناسی همزمانی و زبان‌شناسی در زمانی

سوسور بین زبان‌شناسی در زمانی یا زبان‌شناسی تاریخی و زبان‌شناسی همزمانی (که گاهی زبان‌شناسی توصیفی نیز خوانده می‌شود) خط قاطعی کشید و تأکید کرد که این دو نباید با هم آمیخته شوند.

زبان‌شناسی تاریخی دربارهٔ این بحث می‌کند که یک زبان بخصوص چگونه تغییر کرده و تحول یافته تا صورت امروزی خود را پیدا کرده است؛ درحالی‌که زبان‌شناسی همزمانی وضع فعلی زبان را فارغ از سابقه و تحول تاریخی آن در نظر می‌گیرد و توصیف می‌کند. بنا بر این ملاحظات تاریخی نباید ملاک توصیف وضع همزمانی زبان قرار گیرد. به طوری که قبلاً بحث شد، آمیختن این دو جنبه یکی از نقاط ضعف دستورهای سنتی است. به این اعتبار، بحث دربارهٔ اینکه کلمهٔ «گنبد» در گذشته «گنبد» (با ذال) تلفظ می‌شده، یا اینکه «شیدا» در گذشته به معنی «دیوانه و لایعقل» بوده، یا اینکه زمانی صورت‌های استمراری «همی رفتیم» و «رفتیمی» رایج بوده، و مسائل و مباحث دیگری از این‌گونه، همه به دستور تاریخی زبان فارسی مربوط می‌شوند و در دستور زبانی که برای فارسی امروز نوشته می‌شود جایی ندارند؛ امروز کلمهٔ «گنبد» با ذال تلفظ می‌شود، «شیدا» به معنی «دل‌باخته» است و صورت‌های استمراری «همی رفتیم» و «رفتیمی» به کار نمی‌روند.

ع در ساختمان معنایی زبان فارسی تمایزی وجود دارد که باعث می‌شود طبقهٔ اسم به دو زیرطبقه (subclass) عام و خاص تقسیم شود. اسم خاص فقط به یک فرد اشاره می‌کند، یا به بیان دیگر، مدلول آن طبقه یا مجموعه‌ای است که فقط یک عضو دارد، مانند تهران. از سوی دیگر، اسم عام به طبقه یا مجموعه‌ای اشاره می‌کند که بیش از یک عضو داشته باشد، مانند: شهر. تک‌عضوی بودن طبقهٔ اسم خاص دو ویژگی دیگر برای آن به دنبال دارد: ۱. هر اسم خاص به اعتبار اینکه مدلول آن منحصر به فرد است ذاتاً معرفه است؛ ۲. اسم خاص قابل شماره نیست (یا به بیان دیگر، جمع بسته نمی‌شود) زیرا برای شمردن یا جمع بستن باید منطقیاً بیش از یک واحد یا عضو وجود داشته باشد. البته اسم‌های خاص را می‌توان گاهی جمع بست (مثلاً: از این سرزمین فردوسی‌ها برخاسته‌اند).

۷. واژک‌های آزاد و وابسته (free morphemes - bound morphemes)

واژک‌های آزاد: یعنی واژک‌هایی که می‌توانند به تنهایی به صورت واژه‌های منفرد وقوع یابند، مانند open و four؛ و دستهٔ دیگر واژک‌های وابسته، یعنی واژک‌هایی که معمولاً نمی‌توانند به تنهایی رخ دهند، اما به طور عمده در اتصال به واژک‌های دیگر به کار برده می‌شوند، مانند

واژگ‌های وابستهٔ -ist و re - s - ed .-

تفاوت بین اسم خاص و عام را می‌توان از دیدگاه دیگری نیز توصیف کرد. اسم عام به طبقه‌ای از احاد اشاره می‌کند که همه نسبت به هم یکسان هستند. به عبارت دیگر، در این طبقه‌بندی از صفات خاص افراد یک مجموعه صرف‌نظر می‌شود تا بتوان همهٔ آنها را با یک نام نامید. مثلاً «شهر» به‌عنوان اسم عام، تمامی اماکنی را که دارای مشخصات اساسی و مشترک «شهریت» باشد دربر می‌گیرد و با این اعتبار، تهران، نیویورک، قم و تعداد بی‌شمار دیگر، همه مکانی مشابه (یعنی شهر) هستند. برعکس، اسم خاص، هریک از افراد یک مجموعه را به‌اعتبار صفاتی که خاص آنها است از دیگران جدا می‌کند و با کلمه یا برجسی متمایز می‌سازد، به این اعتبار، تهران، نیویورک، قم سه مکان متفاوت و منحصر به فرد هستند. بدین ترتیب، اسم خاص نوعی علامت شناسایی یا تعیین هویت است و ممکن است جز این وظیفهٔ دیگری نداشته باشد.

۸. homonymy = homography: جناس (کلمه‌ای است که املائی آن با کلمهٔ دیگر یکسان ولی معنای آن مختلف باشد).

۹. orthography: فرهنگ املائی (درست‌نویسی، املائی صحیح، حروف‌نویسی، ترسیم برجسته‌نما).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

آریان‌پور، عباس؛ آریان‌پور، منوچهر. ۱۳۶۸. فرهنگ دانشگاهی (انگلیسی - فارسی). چ هشتم. تهران: امیرکبیر.

آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتو خاورشناسی. فرهنگ فارسی به روسی.

احمد سلطانی، منیره. ۱۳۷۲. واژگان فارسی در زبان‌های اروپایی. چ اول. انتشارات آوای نور.

باطنی، محمدرضا. ۱۳۶۹. چهارگفتار دربارهٔ زبان. چ سوم. تهران: انتشارات آگاه.

_____ . ۱۳۷۰. نگاهی تازه به دستور زبان. چ چهارم. تهران: انتشارات آگاه.

_____ . ۱۳۷۱. مسائل زبان‌شناسی نوین. چ سوم. تهران: انتشارات آگاه.

برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۴۲ هـ. برهان قاطع. تحقیق محمد معین. تهران: چاپ افست.

دبیرسیاقی، محمد. ۱۳۶۸. فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ گونه‌ها. تهران: اسپرک. دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۰. لغت‌نامه. چ هفتم. تهران: امیرکبیر.

ستوده، غلامرضا. ۱۳۷۱. مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات سمت. صادقی، علی‌اشرف. خرداد ۱۳۴۹. «علم زبان در ایران باستان»، سخن، دوره بیستم، شماره اول، ص ۳۵-۳۶.

کوراوغلی، خالق (تکمیل، تنظیم، ترجمه، مقدمه و تفسیر). ۱۹۷۳ م. امثال و حکم فارسی. مسکو: اداره انتشارات «دانش». شعبه ادبیات خاور.

مرادی، نورالله. ۱۳۷۳. شناخت خدمات و کتاب‌های مرجع. تهران: فرهنگ معاصر.

معین، محمد. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی. چ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

یول، جورج. ۱۳۷۰. بررسی زبان (مبختی در زبان‌شناسی همگانی). ترجمه دکتر اسماعیل جاویدان و دکتر حسین وثوقی. چ اول. مرکز ترجمه و نشر کتاب.

Etymological Dictionary of the English Language by Walter Skeato.

Desture Hoshangji Jamaspji Asa, An Old Pahlavi-Pazand Glossary,
Bombay/London, 1870.

V. S. Rastorgue, *Sredne Persidskiy Yazik*, Moskva, Nauka, 1966, sev.
10-12.

S. I. Baevskiy, *Rannyya Persidskay a Leksikogra fiya*. XI-XV, Moskva,
Nauka, 1989, str. 147.